

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی در باب معنای حرفی مبنای خودشان این شد که معانی حرفی کلاً به اصطلاح ایجادیه هستند و این مطلب را ظاهراً از مرحوم آقا شیخ محمد تقی صاحب حاشیه گرفتند، ایشان در بعضی هایش گفت و ایشان در کلهش گفت. بعد هم ایشان مطلبی را فرمودند که مطلب ایشان لطیف است. چهار تا نکته و خصوصیات برای قوام معنای حرفی بیان فرمودند. این که ایجادیه باشد، قائماً بغیره باشد لا بنفسه، برای معنای حرفی نحوه تقرری نباشد و معنای حرفی در حین ایجادش مغفول عنه باشد.

بعد در اثنای این بحث معنای حرفی چون ایشان انشاء را هم وفاقاً للمشهور ایقاعی را می دانند، البته ایشان فرق بین انشاء صیغ عقود و ایقاعات، لکن در اثنا هم متعرض کلمه انشاء هم شدند و إلا مطلق انشاء را و لذا هم فرمودند و اما الاخباریه و الانشائیة فهما خارجان عن مدلول اللفظ. ظاهراً مرادشان از اخباری و انشائی بودن در صیغ عقود است ظاهراً، مطلقش نیست. چون این که صیغ عقود مثل بعثُ مردد است بین انشاء و اخبار، ممکن است مرادش این باشد که دیشب فروختم. ممکن است مرادش این باشد که الان انشای بیع کردم، ایجاد بیع کردم.

ظاهراً مرادش این باشد و إلا بعضی از الفاظ مثل لیت، لعل، هل، این دیگه در اخبار بکار برده نمی شود که حالا ایشان بگوید فرقش این است.

به هر حال متعرض فرق بین اخبار و انشاء هم شدند، البته نه اخبار و انشاء مطلقاً، بین صیغ عقود و ایقاعات با معنای حرفی که نسب و ارتباطات و اضافات است و خلاصه بحثشان این بود که در جمیع عقود ایجاد یک معنایی می کند که لم یکن، إذا کان فی مقام الانشاء و لکن چون دارای هیئت است و ماده است در باب عقود آن ماده اگر ایجاد شد استمرار دارد، استمرارش به خاطر آن ماده است اما در

باب حروف این طور نیست، تا مادام استعمال دارد، مثلاً می گوید یا زید، این جا نداست، نگفت دیگه ندا نیست، چون آن جا دیگه ماده و هیئت ندارد.

بعد ایشان می فرماید: و بالجملة هناك فرق بين المعنى المنشأ بقولك بعث و المعنى الموجد بهيئة بعث، فإن الهيئة إنما توجد النسبة بين المبدأ و الفاعل، عرض کردیم چون اینها را یک مقداری تکرار است. برای این که این کتاب مبدأ مباحثه آقایان باشد از این جهت و در اثنای مباحث ایشان اشاره ای به مبانی بقیه اصحاب هم داریم، إنما توجد النسبة بين المبدأ و الفاعل.

عرض کردیم این که ایشان می فرماید ایجاد نسبت، این دقیق نیست، نسبت یک امر انتزاعی است. این امر بعد از او ایجاد می شود. مثلاً فرض کنید وقتی گفت قم، از او طلب قیام کرد. بعد از طلب می گوئیم نسبت ایجاد شد. این نسبت امر انتزاعی است، ایجاد نسبت نیست، این که ایشان فرمودند روشن نیست.

و هذا قوامه بالاستعمال، مادام متشاعلاً، این مادام متشاعلاً بقوله بعث تكون النسبة بين المبدأ و الفاعل. این نسبت ایجاد می شود. البته ایجاد می شود چون ایشان در این جا ایجاد را بکار بردند. متعارف در کتب قوم الانشاء ايقاع المعنى بلفظ يقارنه، تعریف معروف انشاء این است، ايقاع، حالا ایشان ایجاد فرمودند. ایجاد و ايقاع یکی است.

فما دام متشاعلاً بقوله، ایشان خلاصه حرفش این است که هیئت بعث به معنای حرفی است و ماده اش معنای اسمی است، فمادام متشاعلاً بقوله بعث تكون النسبة بين المبدأ و الفاعل.

مراد از مبدأ همین بیع و ماده بیع است. فاعل هم در این جا مراد موجد است نه فاعل به معنایی که باشد. کسی که آن را ایجاد و ايقاع می کند و عرض کردیم در باب بعث، حالا ایشان فرمودند، حق این است که دو تا موقع دارد، دو تا ايقاع دارد نه یکی که ظاهر این تصور باشد

تكون النسبة بين المبدأ و الفاعل محفوظة و بمجرد الخروج من موطن الاستعمال تنعدم النسبة

این نسبت دیگه از بین می رود. این نسبتی را که ایشان می فرماید یک معنای ایجاد می و ایقاعی است. عرض کردیم نسبت نیست. یک نوع ارتباط است. یک نوع اضافه است. یک نوع ربط است بین شخص و بین این ماده ای را که بکار بردند.

و يكون لفظ البيع بما له من المعنى مبينا للبائع، من دون أن يكون

نسبت از بین می رود اما خود بیع موجود است

من دون أن يكون بينهما ربطٌ و هذا بخلاف الموجد بالانشاء

البتة أنى که ایجاد به انشاء شده فإنه لا يقوم بالاستعمال. آن قوامش، یا شاید هم لا يتقوم می خواستند بنویسند. تقومش و قوامش به استعمال نیست.

و إن كان يوجد بالاستعمال

پس یک هیئت دارد و یک ماده دارد. یکمی عبارات شاید روشن نباشد. یک هیئت دارد و یک ماده دارد. ماده اش معنای اسمی است. این خودش وعای خاص خودش را دارد. امر اعتباری است. هیئتش نسبت است. معنای حرفی است. معنای حرفیش قائم به استعمال است. معنای اسمیش قائم به استعمال نیست. بعد از استعمال هم وجود دارد، حسب وعائی که مناسبش است.

فتحصل أن الصيغ العقود و إن اشترك الحروف في إيجاده المعنى

البتة عرض کردم این اختصاص به عقود ندارد، در انشائیات کلا هست.

إلا أنها تفترق عنها في أن المعنى الحرفي يكون قائما بغيره.

عرض کردیم این یک اصطلاحی بوده که اصطلاحاً معنای حرفی را فی نفسه قائل بودند لکن قائم به غیر بوده. این همان تعریف عرض است. عرض کردیم مرحوم نجم الاثمه رضی هم که نوشته ایجاد معنی در غیر، دیدم بعضی از اهل سنت که حاشیه زدند گفتند نه، معنای حرفی شبیه عرض در مقابل جوهر است. این قائماً بغيره این اشاره به آن است. به اصطلاح آقایان که نوشتند به معنای وجود رابطی گرفته. ظاهر عبارت این است. حالا آیا مرحوم آقای کاظمی به این معنا توجه داشته یا نه، چون عرض کردیم آقایان دیگه مثل مرحوم

آقا شیخ محمد حسین این ها را وجود رابط می دانند. این تعبیر با وجود رابطی می سازد نه با وجود رابط. دیگه آقایان کتاب های دیگه را مطالعه بکنند بخواهیم یکی یکی شرح بدهیم خیلی طول می کشد.

و المعنی الانشائی یكون قائما بنفسه، مراد ایشان از معنای انشائی یعنی موجد و منشاء، آن منشا قائما بنفسه است. منشا یعنی بیع. یعنی ملکیت.

و المعنی الحرفی لا موطن له. معنای حرفی که در عقود هست مال هیئتش است.

إلا در استعمال و المعنی الانشائی موطنه الاعتبار. لذا من دائما عرض می کنم یک وجود ایقاعی اعتباری انشائی دارد. در این وجود ایقاعی اعتباری انشائی آن را ایجاد می کند.

مثلا علقه زوجیت. این علقه زوجیت یک امر تکوینی دارد من کل شیء زوجة، این امر تکوینی است. زوجیت تکوینی که در هر چیزی هست. یک زوجیت اعتباری است که در وعای اعتبار در وجود اعتباری انشائی ایقاعی تحقق پیدا می کند که همین زوجیت اعتباری اختصارا بهش می گوئیم. این زوجیت را ایجاد می کند. آن زوجیت تکوینی تابع شرایط خودش است و حتی زوجیت های غیر تکوینی. به قول آقایان کل ممکن زوج ترکیبی، آن جا هم شان واقعی خودش است اما این زوجیتی را که در این جا زوجتک نفسی می گوید در این جا یک زوجیتی است که در وعای اعتباری وجود دارد. علقه زوجیت و این که این علقه قائم به طرفین است و دارای آثار خاص است که توضیحاتش را سابقا عرض کردیم و لذا هم عرض کردیم اگر ما باشیم و طبق قاعده معنای زوجیت چون قائم بین زوج و زوجة است، حتی در لغت عرب هم اصولا زوجة بکار نمی بردند. در لغت عرب هم برای مرد و هم برای زن هر دو زوج بکار می بردند. اسکن انت و زوجک الجنة، در لغت عرب اصیل برای زن و شوهر هر دو زوج می گفتند، به زن هم زوج می گفتند. اصطلاحا می گویند این مؤلّد است یعنی از زمان بنی عباس از قرن دوم بر اثر لغت فارسی و اصطلاحات فارسی در لغت عربی زوجة رسم شد و إلا اصطلاح همان زوج است، ازواجه امهاتهم یعنی زوجات. بعدها در لغت عربی از قرن دوم زوجة را با هاء بکار بردند و إلا در اصطلاحات قرآنی زوج به معنای زن هم هست. همین جور که در فارسی و لذا هم آقای خوئی هم می فرماید زوجیت یک معنایی است که قائم به طرفین

.....

است، طرفین می توانند ایجاد بکنند. عرض کردیم مطلب ایشان صحیح است لکن در عرف این طور شده که زوجیت را زن ایجاد می کند، مرد نمی گوید زوجتک نفسی. این امر عرفی است. به لحاظ تصور معنا یک معنایی است و علقه ای است که قائم بین این دو طرف در وعای اعتبار بین این دو طرف. فرقی هم نمی کند که نسبتش به این دو نفر علی حدِّ سواء است. مخصوصاً عرض کردیم در لغت عربی هم به مرد زوج می گفتند و هم به زن زوج می گفتند. این معنایش این است که هر دو را یک نحوه دیده لکن این متعارف شد که وقتی می خواهند این را ایجاد بکنند این را زن ایجاد می کند، حالا روی نکته های خاص اجتماعی خودش که الان ربطی به محل بحث ما ندارد.

غرض این که خوب دقت بکنید، این مطالب را که در صیغ عقود یک نکات خاصی لحاظ می شود. بعد ایشان می گوید و المعنی الحرفی لا موطن له إلا الاستعمال و المعنی الانشائی الاعتبار که الان عرض کردیم و المعنی الحرفی مفعول عنه عند الاستعمال. آن را اصطلاحاً نگاه نمی کنند، این مطلب ایشان که معنای حرفی مفعول عنه است این مطلب دقیقی است یعنی این مطلب روشنی است یعنی معنای حرفی چون چیزی فی نفسه نیست اصلاً کلاً مفعول عنه است، توجهی بهش نمی شود، فرض کنید مثلاً می گوید من زیر سقفم، آنی را که می بیند وجود شخص و سقف است، این دیده می شود، این زیر بودن خودش چیزی نیست، از اتاق بیرون می روند و زیر سقف نیستند. آنی را که می بیند ایجاد می شود یا معدوم می شود. هست یا نیست ولو عنوان زیر بودن است لکن آن می بیند که مثلاً سقف به جای خودش و یک شخص هم به جای خودش. این که مفعول عنه است.

و المعنی الانشائی ملتفتٌ إلیه. اصلاً معنای انشائی این است. نه این که حالا ایشان فرق با معنای حرفی بگذارد چون در معنای انشائی هدف ایجاد آن مبدأ است. نمی شود مفعول عنه باشد. در معنای انشائی اصلاً هدف از کلام آن مبدأ و زوجیت و علقه زوجیت را ایجاد بکند. چطور می شود از زوجیت غافل بشود؟ البته ایشان در مثل بعت فرمودند ملکیت، شاید مرادشان ملکیت مشتری باشد یعنی بایع ملک است و إلا عرض کردیم در باب بیع آنی را که ایجاد می کند تملیک به ازای تملک است و آنی را هم که قابل ایجاد می کند تملک به ازای تملیک است. اصلاً دو تا با همدیگر متقابلند، مثل فعل و انفعالنند یعنی بایع تملیک می کند کتابش را به ازای تملک صد

تومان. مشتری هم تملک کتاب می کند به ازای تملیک صد تومان، این به این لحاظ است که هر کدام آن چه که وظیفه خودشان است را انجام بدهند چون اگر این معنا نشود دقت بشود. همین طور که بعضی از آقایان هم نوشتند و چاپ شده لذا می گویند بیع دائماً فضولی است، تصور شده که بیع دائماً، چرا؟ چون من می توانم تملیک کتاب بکنم، تملک پول تو را که نمی توانم بکنم، پس نسبت به تملک می شود فضولی، من تملیک کتاب می کنم، کتاب را ملک شما قرار می دهم اما این که این صد تومان شما را ملک خودم قرار بدهم این فضولی می شود. توضیحش با این مطلب ما حل شد، این ها ظاهراً بیع را عمل بائع گرفتند. بیع یک امری است که قائم به طرفین است. اصلاً معنای عقد همین است. چون عرض کردیم یک تعهدی را انسان می دهد، این تعهد اگر کاملاً شدید شد و سفت و سخت شد اسمش عقد شد، اگر نشد اسمش عهد است، فرق بین عهد و عقد این است. من به شما تعهد می دهم برای شما یک ورقه بنویسم. این تعهد است اما اگر این را ربط دادم، گفتم من یک ورقه می نویسم شما هم صد تومان به من بدهید. آن هم گفت می دهم، این شد عهدی که مشدد است لذا گفتند العقد هو العهد المشدد، به این معنا. شدت پیدا کرده یا العهد المؤكد. چند بار توضیحاتش را عرض کردیم یک نوع عهدی است که شدید شده، محکم شده، و لذا هم عرض کردیم اصالة اللزوم در عقود مقتضای قاعده است، چون هدف از عقد این است. هدف از عقد این است که محکم باشد و جدا نشود. هر کدام که بخواهد بکشد جدا نشود. آن وقت این غیر از لزوم معنا ندارد. لزوم یعنی این. یعنی این می خواهد فسخ بکند اثر ندارد، آن می خواهد عمل نکند اثر ندارد. معنای لزوم یعنی این. آن اصالة اللزوم در عقود از خود کلمه عقد در می آید. خیلی احتیاج به اتعاب نفس و آیات و روایات ندارد. اصلاً عقد یعنی تعهدی که طرفین می دهند و مشدد است. مشدد به این معنا که اگر یک طرف ول کرد طرف دیگر می گوید نه آقا ول نشد.

یکی از حضار: با این تعریف و کالت هم عقد است؟

آیت الله مددی: وکالت اگر طرفین باشد عقد است اما این عقد جائز احتیاج به دلیل دارد که شارع اجازه فسخ بدهد و لذا قاعده المومنون عند شروطهم را هم که آقایان محدود می کنند برای همین جهت است. توضیحاتش را سابقاً گفتیم.

و إذا عرفت مبینة المعنى الحرفي للمعنى الاسمي، ظهر لك ضعف ما قيل: من انه ليس للحروف معنى أصلاً

عرض کردیم این که حروف معنا ندارد نیست، گفتند حروف فی نفسه وجود ندارد.

بل انما هی علامات لإفادة ما أريد

حالا این علامات را من نمی دانم مرادش چیست. عرض کردیم مرحوم آقای آقاشیخ محمد حسین اصفهانی قدس الله نفسه وضع را به معنای جعل علامت گرفتند. آیا مراد ایشان این است. بعید می دانم مرحوم آقاشیخ محمد حسین ظاهرا قائل به معنای وجود رابط است. لإفادة ما أريد من متعلقاتها، كما حکى نسبة ذلك إلى الشیخ الرضی ره.

مراد نجم الاثمه رضی در شرح کافیه است. عرض کردیم عبارت ایشان منشا تصوراتی شده است، در صورتی که مراد ایشان را توضیح دادم. مراد ایشان این است که حرف فی نفسه معنا ندارد بلکه قوام معنایش به طرفین است. من معتقدم خود نائینی هم که ایجادیت را گرفته از همین کلام گرفته. این را هم که ایشان نقل می کند گفتند معنا ندارد از همین معنا گرفته. آنی که گفته وجود ندارد، وجود لا فی نفسه ندارد و معنای رابط وجود رابط است آن را هم ظاهرا از این معنا گرفته.

آنمی هم که مثل صاحب کفایه قائل شده است که معنای هر دو یکی اند ظاهرا از این گرفته است. ظاهرا چون عرض کردم که مرحوم نجم الاثمه در آخرش می گوید من و ابتدا به یک معنای واحد است. ظاهرا هر کدام یک قسمتی از عبارت مرحوم نجم الاثمه را گرفتند. نمی دانم احتیاج دارد که من عبارت خود نجم الاثمه را بیاورم و بخوانم. ما هم که قائل به اندکاک شدیم از همین عبارت نجم الاثمه گرفتیم. ما عبارت نجم الاثمه را به این معنا که معنای حرفی معنای اندکاک در طرفین است. خودش نیست، این ظاهرا تحقیقی است که ایشان کرده است.

وجه الضّعف: هو أنّ العلامة ...

و كذلك ظهر ضعف ما قيل أيضا: من أنّه لا مائز بين معاني الحروف و معاني الأسماء في ناحية الوضع و الموضوع له

این مطلبی است که در کفایه آمده است. البته مرحوم نائینی معانی حرفیه را بالهویة و بالذات، یک هویت جعلی و اعتباری. با معانی اسمی متغایر می دانند لکن موضوع له را عام می دانند. صاحب کفایه هم موضوع له را عام می داند مثل ایشان، لکن می گوید به یک

معناست. این دو تا مرحوم نائینی و صاحب کفایه با همدیگر در ناحیه وضع و موضوع له مشترکند لکن در ناحیه معنای حرفی با هم اختلاف دارند. روشن شد مبانی این دو تا؟

ایشان می گوید بعد عرض کردم یک عبارتی است، چون چند دفعه گفتم و تکرار نمی خواهم بکنم، در عبارتی در کفایه دارد إن قلت اگر معنای اسمی و حرفی یکی باشد یصح استعمال احدهما مکان الاخری، و جواب می دهد که معنای حرفی وضع شده برای این که آلی باشد یا معنای اسمی وضع شده برای این که استقلالی باشد. عرض کردم مشهور بین متاخرین اصحاب کفایه عبارت ایشان را به معنای شرط گرفتند. شرط کرده من را در جایی بکار ببرد که آلی باشد. کلمه ابتدا را در جایی بکار ببرد که مراد استقلالی باشد. ظاهرا مرحوم نائینی هم همین طور فهمیدند، عرض کردم این ان قلت و قلت در حاشیه میر سید شریف بر شرح کافیه آمده است. حالا آیا کفایه از ایشان گرفته من نسبت نمی دهم چون ایشان اشاره ای ندارد. عین این أن قلت و قلت که این جا در کفایه آمده است بعد از این که مرحوم رضی می گوید معنای من و ابتدا یکی است در حاشیه ای دارد میر سید شریف جرجانی که ان قلت اگر یکی باشد یصح، آن هم همین جا می گوید در کفایه آمده است. این که راجع به تاریخش. مرحوم نائینی این مطلب را نقل می کند، دو مرتبه. البته سابقا هم متعرض کلام صاحب کفایه شدند. دو مرتبه نقل می کنند. بعد هم ایشان به این مطلب اشکال می کند، دو تا اشکال می کند، یکی این که أن کلا من الحروف و المعنا وضع للقدر المشترك بین ما یستقل بالمفهومیة و ما لا یستقل. این یک دعوا.

بعد ایشان می گوید که این که این معنا مستقل باشد یا نباشد این نمی شود، جامع مشترک بین مستقل و غیر مستقل معنا ندارد. می گوید اما الاول، شروع می کند شرح دادن در این مطلب. دیگه حالا نمی دانم عبارت ایشان را بخوانیم. البته عرض کردم حالا به جای جواب تمام این حرف های ایشان مراد نجم الاثمه رضی و بعد صاحب کفایه مرادشان این است که خود بعضی از معانی فی نفسه نسبی هستند. خوب دقت بکنید. این نسبی بودن همیشه متوقف بر تصور غیر است یعنی نسبی بودن باید یک جهت دیگر را هم ببینیم و لذا به این معنا بعضی از معانی فی نفسه دارای خصوصیتند یعنی باید اطرافش، مثلا وقتی پدر می گوئیم پدر یک مفهوم نسبی است. وقتی پدر می گوئیم که بچه داشته باشد، اگر بچه نداشته باشد بهش پدر نمی گوئیم، وقتی پسر می گوئیم که پدر داشته باشد، اگر برای بچه پدر

تصور نکنیم معنایش نمی شود. مراد صاحب کفایه و مراد مرحوم نجم الائمه رضی خود ابتدا یک مفهوم نسبی است. خوب دقت بکنید! خود ابتدا یک مفهوم نسبی است، یک مفهومی است که ما در آن تصور نسبیت داریم یعنی اگر چیزی قبلش نبود می شود ابتدا. این سرتُ من البصره یعنی قبل از بصره سیر نبود. ابتدا یعنی این. ابتدا این که مسبوق به غیرش نباشد، غیری قبل از این نبوده. این مفهوم خودش یک مفهوم نسبی است. مراد نجم الائمه رضی این است که این مفهوم یکی است، فرق نمی کند. کلمه ابتدا را بکار ببرد یا سرتُ من البصره، بگوید ابتدای سیر البصره، طبعاً ابتدای سیر هم یک نحوه نسبت دارد، به نحو اضافه. خود ابتدا هم یک نحوه نسبت دارد، نسبت ندارد. مفهوم نسبی است، خود ابتدا یک مفهوم نسبی است. مراد مرحوم نجم الائمه رضی این است که این مفهوم در هر دو یکی است. این که مرحوم نائینی می گوید قدر مشترک نمی شود مراد این است. این که حالا جنس بدون فصل تحصیل ندارد این حرف ها جای خودش است. این مراد فهم عرفی است و در فهم عرفی ابتدا را یک معنایی تصور می کنند که قبلش نیست. آن وقت این معنا که تصور می شود آمدند در لغت. همین عرف. حالا آن بحث های فلسفی و معقولیش جای خودش، در حد خودش دو جور این ابتدا را دیدند. یک دفعه خود ابتدا را می بینند عدم مسبوقیت و یک دفعه این را می خواهند در یک موردی بکار ببرند. در مورد اول اسم را بکار بردند. کلمه ابتدا را یعنی همان خواص اسم را بهش دادند. مثلاً الابتداء کان حسناً، مثلاً خبر بهش داد. در معنای دوم چون اندکاکمی بود معنایی نبود که بخواهد از او خبر بدهد، مثلاً من کان حسناً، من سیر، این معنایی نبود. من یک معنایی داشت که همان ابتدا را و همان مفهوم نسبی ابتدا را می گفت، لکن بین دو مورد یعنی مندکا در طرفین. این کلمه اش هم کلمه وضع شرط نیست که حالا بعد اشکال دوم نائینی باشد که شرط کرده است. شرطی تو کار نیست. دو جور لحاظ کرده است. خود مفهوم ابتدا یک مفهوم نسبی است. خودش فی نفسه قابل تصور است. این مفهوم نسبی را گاهی جوری تصور می کند که می تواند از آن خبر بدهد. می تواند چیزی را بر آن بار بکند یا حمل بکند. مثلاً الابتداء کان حسناً. این جوری. مثلاً ابتداء کل شیء حسنٌ یا بدیعٌ، یک چیزی می خواهد بر آن بار بکند اما گاهی اوقات همان مفهوم نسبی را نمی خواهد لحاظ بکند. آن را در ضمن طرفین دیده است. لذا هم احدهما مکان آخر استعمال می شود. بحث شرط نیست.

پس آن مفهوم واقعی ابتدا یکی است، در مقام وضع، حالا کار به آن جنس و فصل و تحصل جنس و فصل و این حرف ها کاری ندارد. بحث جنس و فصل و اینها مطرح نیست، دقت می کنید؟ مفهوم ابتدا و مفهوم انتها، وقتی که یک شیئی تمام می شود این اسمش انتهاست، دیگه بعد ندارد، ملحق ندارد. بعد چیزی بعدش ندارد، اگر چیزی بعدش نبود انتهاست و لذا عرض کردیم مثلاً گاهی این کلمه إلی را به کار می برند از این فاصله زمانی. مثلاً علی الید ما اخذت حتی تودّی، این ادبی و حتی این جا برای فاصله زمانی است. یعنی چه فاصله زمانی؟ یعنی از لحظه ای که شما چیزی را می گیرید و قصد می کنید از آن لحظه هست تا لحظه ای که بر می گردانید. گاهی اوقات مثل آیه مبارکه سلامٌ هی حتی مطلع الفجر، این سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی به عبارةً آخری این معنایش این است که این سلامت و سلام بودن که یکی از مفاهیم قرآنی است خود سلام. این در شب قدر هست تا مطلع فجر یعنی همین جور ادامه دارد. گاهی اوقات هم نظرشان به همان حد اخیر است، اصلاً نظرش آن است. مثلاً سر الی البصره، نظرش در حقیقت آخر آن سیر است یعنی گاهی آخر آن چیز دیده می شود. این بحث مغیی داخل هست یا نه یکیش این جاست. این غیر از آن بحث است. اصلاً نظر به آن است یعنی مثلاً فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق، نظر در این است که حد غسل را نشان بدهد یعنی در باب إلی گاهی اوقات می خواهد این فعل تا آن جا ادامه پیدا می کند. گاهی اوقات نظرش به ادامه فعل است در مابین زمانین و گاهی اوقات نظرش به آن حد اخیر است. آن حد اخیر را می بیند. اصلاً آن قطع می شود و تماماً برداشته می شود. نظرش به آن حد است. آن غیر از غایت است. عرض کنم که در این جا خوب دقت بکنید مراد مرحوم نجم الائمه رضی ظاهراً این است که من عرض می کنم. هر کسی یک تفسیری بر این عبارت مرحوم نجم الائمه فرمودند. پس این معنای اول ایشان اشکال اول مرحوم نائینی که جامعی تصور نمی شود بین ما مستقل بالمفهومیة و ما لا مستقل. نه ظاهراً مشکلی ندارد.

و اما الثانی، این که مبنیٌ علی أن یکون الالفاظ واضحٌ خاص، این که ایشان می گوید شرط است باید واضح خاص داشته باشیم در صورتی که واضح خاص نداریم.

فقد تقدم امتناع ذلک، چون ایشان واضح را خدا می داند که خب مطلب ایشان هم روشن نبود.

این اولاً و ثانیاً هب أن الواضع اشترط ذلك، فرض کنید واضع این شرط را کرد، لکن کی گفت این شرط واجب الوفاء است و بر فرض هم اگر ما به شرط عمل نکردیم فوقش می شود استعمال مجازی. نه این که غلط بشود. مثلاً بگوییم من السیر البصره، به خلاف ابتداء السیر. بله این مطلبی را که ایشان فرمودند این مبنی بر این است که این آقایان قائل به شرط باشند. عرض کردیم گفته شده است. این را هم قبلاً گفتند. نه این که بنده عرض می کنم. گفته شده مراد صاحب کفایه شرط نیست. و عرض کردیم به ذهن ما می آید مراد صاحب کفایه که عرض کردیم در حقیقت مراد میر سید شریف جرجانی، آن کسی که این جواب را داده است مرادش شرط نیست. مرادش زاویه دید و لحاظ است. چون با تغییر لحاظ اصلاً عنوان کلاً عوض می شود. چون جعل است. من عرض کردم یکی از قواعد مهم در باب امور اعتباری که قوام امور اعتباری به لحاظ است. لحاظ که عوض شد مطلب کلاً عوض می شود. اصلاً از بین می رود. مثل موج و دریاست، گفت هستم اگر می روم، گر نروم نیستم. ما موج ساکن نداریم. موج یعنی حرکت آب. ما موج ساکن نداریم. همین که ساکن شد دیگه موج نیست. معانی یعنی امور اعتباری از این سنخند، احتیاج ندارد که اعتبار نکند. همین که لحاظ نکرد اعتبار نمی شود. اصلاً قوام به این است. این را در بحث اصول شرح مفصلی در باب اصول عملیه که خیلی هم آثار داشت، یکی از آثار مهمش تقدم اصول یا تعارض اصول به تعبیر مرحوم شیخ و تقدم اصول بر بعضی و بعضی که بعضی ها حکومت گرفتند یا تخصیص گرفتند در آن جا این توضیحات را عرض کردیم، امور اعتباری حتی خود وضع همین که لحاظ نشد نیست و لذا خوب دقت بکنید این معنایش این نیست که لحاظ نشد لحاظ عدم کرده است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین